



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۸/۰۵

دوکتور محمد اکبر یوسفی

فرهنگ و پیروان فرهنگ!

همه، آنچه را که ما در جمع علم، کلتور و فرهنگ و هنر یاد می‌کنیم، ایجادگران آن، انسان‌ها اند. همه انسان‌ها در ایجاد ارزش‌های کلتوری و فرهنگی، دارای استعداد و حاصل زحمت و تلاش مساوی هم نیستند، که از همه، بیک اندازه و بیک شکل و نحوه عمل و کردار، انتظار داشت. اما باز هم وقتی توسط ایجادگران کلتور، پدیده جدید و مفید در امر بهبود شرایط و کیفیت زندگی انسان ایجاد و در زندگی انسان، مورد استفاده قرار می‌گیرد، بناءً، این پدیده جدید، در جمله گنجینه‌ها و دست‌آورد‌ها، علاوه می‌گردد، تطبیق آن در عمل با گذشت زمان بعضاً بحیث جزء عادات و حرکات و هم در محتوای مراودات انسان‌ها، در اجتماع قرار می‌گیرد.

هم چنان پیروی از مقوله‌ها و نصیحت‌ها، با گذشت زمان به عنعنه مبدل گردیده و با درجات متفاوت اثرات آنرا ظاهر می‌سازد. چنین ارزش‌های کلتوری و فرهنگی که مورد استفاده افراد جامعه، قرار می‌گیرد، البته باز هم در پیروی از چنین ارزش‌ها، برخورد و یا مراعات از آن هم ممکن از جانب یک انسان عضو آن جامعه، نسبت به عضو دیگر آن، متفاوت باشد. در جوامع مختلف ماحول یکدیگر، چه قبل از ایجاد دولت و چه بعد از آن بوده باشد، سیستم‌های حقوقی، ارزش‌های "مذهبی" و "اخلاقی" هم، در عمل مورد تطبیق قرار می‌گیرد. در هر یکی از همان جوامع مختلف، بدرجات متفاوت، هم چنان، "ممنوعیت‌ها" یا "تابو‌ها" (tabus)، یعنی "المحرّمات"، تا همین عصر و زمان ما وجود داشته، تا آینده‌های نامعلوم هم امکان وجود آن محسوس، بنظر می‌رسد.

تخلف و شکستن همچو "المحرّمات" هم، وقتی از جانب برخی از افراد جامعه صورت می‌گیرد، عکس‌العمل‌ها و موضعگیری‌های متضاد و متفاوت را نیز باعث می‌شود. در جوامع "قبیلوی"، هر یک از خود، "نورم‌های اخلاقی" و اجتماعی و حقوقی و غیره مراودات مختص بخود آنها را هم می‌داشته‌اند، که برخی از بقایای آن عمر درازی را هم، از خود نشان داده‌اند. درین جا می‌توان در قبایل "پشتون"، بطور نمونه از "نورم"‌های "پښتونولۍ" نام برد، که با ایجاد اداره دولتی و تطبیق سیستم حقوقی دولت، بتدریج مراعات آن "نورم‌ها" هم چنان روز تا روز تضعیف گردیده، و در محل نسبت به محل دیگر متاوت بوده، قسمت‌هایی از آن هم، ممکن به فراموشی سپرده شده باشد.

البته نورم‌های معین شناخته شده از جانب اجتماع، می‌تواند گاه‌گاه، بمثابه یک رویه نیک، یاد گردد، و از جانب سران خانواده‌ها، مذهبیبون و غیره، مراعات از آن، به عنوان جزء تربیت خانوادگی، مذهبی و اجتماعی غیر دولتی نیز، توجیه گردد. بهر صورت ممکن است اجزای زیادی از عادات و رسوم و سرمشق‌ها وجود داشته باشد، که بعضاً ممکن در تحت مفهوم چون "جوانمردی" و یا اینکه "انسان تابع احسان" است، نزدیکی زیاد و نزد دیگری کمتر ارزش داشته باشد و در عمل از آن متفاوت پیروی صورت گیرد. اما باز هم مراعات از آن را به عنوان یک خصلت عام، فرد فرد انسان‌ها، در همان اجتماع کلتوری آنها، نمی‌توان بطور یکسان متوقع بود. بخصوص در اجتماعاتی که بر آنها، سیستم‌های دیکتاتوری مسلط باشد، نمی‌توان، مدعی شد و از آن، به عنوان یک خصوصیت عام و تمام شمول، یاد کرد. بناءً باید توجه بخرچ داده شود که یک ارزش "فرهنگی" و "ارزش کلتوری"، چهره و ماهیت آنرا، زمانی برملا می‌سازد، که توسط یک فرد یا افراد عضو همان جامعه عملی گردد.

از جانب دیگر، لازم است تا با دقت لازم، فرق میان مراعات از ارزش‌های کلتوری و اطاعت از قوانین دولتی را، که نظم سیاسی اداری آنرا تعیین و تصویب می‌کند، در نظر داشت. بعبارت دیگر فرق میان موضوعات کلتوری و سیاسی را جدی درک نمود. حتی در سیستم‌های مختلف دولتی، چه "دیموکراسی" و چه حکومتات "تمام شمول دیکتاتوری" ("توتالیتریزم") و اشکال مختلف حکومتات دیگر، در نظر

باشد، هم چنان میان "کلتور سیاسی" و "سیاست کلتوری" در نظر داشتن فرق لازم، ضروری شمرده می شود. منجمله "سیاست کلتوری"، در جهت ارتقای بیشتر پدیده های کلتوری تطبیق می گردد، که نتایج آن، در اختیار انسان، جهت استفاده از آن صورت می گیرد، اما استفاده انفرادی از آن، تا حدی هم اختیاری است، در صورتی که چنین یک ارزش کلتوری در داخل ساحة کار شخص نباشد. آنچه که در ساحة کار و تولید، مورد تطبیق قرار می گیرد، طبیعتاً نوعی از وظایف حتمی است. این چنین حالت نشان می دهد که بطور نمونه از پدیده کلتوری، در جهت اهداف اقتصادی، کار گرفته می شود. بالمقابل "کلتور سیاسی" دارای ماهیت متفاوت از آنست، و تابع آنست که چه نوع، حاکمیت در یک جامعه برقرار است. افکار سیاسی در چه درجه از آزادی های فردی و اجتماعی، برخوردار می باشد.

انسان های جوامع مختلف، در حوزه های کلتوری و فرهنگی آنها، منطقاً ممکن است، ارزش های کلتوری و فرهنگی متفاوتی را هم ایجاد کنند. همه افراد جامعه انسانی در هیچ اجتماع، چه کوچک و چه بزرگ باشد، همه دارای استعداد، صحت و سلامتی و علاقمندی های یکسان، نیستند. اما باز هم شرایط زندگی، بر روی زمین ما، تشکل های مختلف حیات اجتماعی، سیاسی و کلتوری را ممکن ساخته است. درین اواخر، که در جامعه بحرانی افغانستان "کثیرالاینتی"، تمایلات و "اظهارات راسیستی"، شدیداً دامن زده می شود و از نام های "اینتی"، بعضاً در مقابله های تبلیغاتی بزبان می آورند، که بدون شک "فاقد" پیروی از "آیدیالوژی راسیستی" بنظر نمی رسد، در یک عنوان نشر شده در بعضی از "سایت ها" مطلبی را تحت این عنوان: "نمونه ای از فرهنگ اصیل ملت افغان" و در سطر دومی آن: "یک پشتونی که، مرا از مرگ نجات داد!"، مشاهده نمودیم.

در رابطه با محتوای خاطره نویسنده محترم هیچ تذکری را این نویسنده لازم نمی داند، در حالی که این نویسنده هم چنان مسرور است، که از مرگ نجات یافته اند، اما این نویسنده برین نظر است، که در قدم اول، ممکن شخص مورد نظر، در رابطه با "نجات" ایشان در چنین حالت که "پشتون" نامیده است، یک تصادف بوده باشد، که ایشان در حل "مشکل" فرد، کمک نموده است و نسب پشتون داشته است. در وضعیت دیگر، وقتی آن "فرد" خودش را مرهون احسان داکتر صاحب محترم می دانسته است و این هوشداری را حتماً، از نگاه "فرهنگ"، بدین علت برایش نرسانده است، که "پشتون" بوده است، بلکه به احتمال قوی اگر در چنین وضعیت یک "غیر پشتون" هم، می بود، ممکن هم چو هوشداری، برای ایشان رسانیده می شد. چنین یک عمل می توانست، از جانی هر انسان، سر زند... این نویسنده نه بر طبق برداشت از وضعیت سیاسی، بلکه در تابعیت و منسوبیت "اینتی" یاد شده از ترکیب کلمات در عنوان، آنهم فقط در مورد دو کلمه و دو مفهوم، احساس خطر می کند که، از جانب پیروان "آیدیالوژی راسیستی"، از آن دو کلمه، که در عنوان "فرهنگ اصیل ملت افغان" و هم تذکر کلمه "پشتون" ذکر شده است، ببینند، استنتاج نا درست خواهند کرد. بهمین رابطه، استدلال فوق ذکر شد، که این نجات را ایشان تصادفاً از جانب پشتون، بنابر واقعیتی که خود ذکر نموده اند، می شناسد. طوری که قبلاً گفته شد، یک غیر پشتون هم، به احتمال قوی این عمل را انجام می داد.

این نویسنده دلایلی را بر ضد "راسیزم" تذکر می دهد، که در مقالات متعدد، در مورد "عظمت طلبی"، "شونوبستی" و "برتری نژادی" تحریر و بدست نشر سپرده است. در باره "اینتی ها" هم باید اظهار داشت که کلتور و فرهنگ همه، از تقدس برخوردار بوده و در جامعه افغانستان از "جمع حسابی" همه آنها، "ملت افغان" تعریف شده است، نویسنده درین مطلب با تاکید یادآور می شود، که در نوشته نویسنده محترم، هیچگونه علایم "راسیستی" را نمی بیند و مدعی هم نیست. توضیح بعدی، به امید آن ارائه شده است، تا به خطر تعبیر سوء، از جانب حلقهات "سیاسی" مخرب، توجه جلب شده بتواند.

جمعیت های "اینتی" مختلف موجود در کشور جنگ زده ما افغانستان، اگر در برخی از مشخصات تفاوت های معینی هم، در بخش کلتور و فرهنگ و ارزش های حیاتی - اجتماعی، داشته باشند، در بسی مشخصات و خصوصیات مهم و سنگین دیگر، با هم، چنان، بهم آمیختگی نشان می دهند، که از نگاه کلتوری و فرهنگی، و در مجموع در همه خصوصیات، رسوم و عادات و غیره ارزش ها، نمی توان، مرز دقیق جدائی آنها را، تفکیک توانست و پدیده ها را از هم، جدا و واضح، تعریف کرد. از مجموع خصوصیات و باورهای انسانی، ممکن است، که یک نوعی از مشخصه کلتوری و فرهنگی، با یک تصویر معین ظاهر شده بتواند.

وقتی اگر مدعی شویم، که گویا کدام "فرهنگ اصیل ملت افغان" و یا "فرهنگ غیر اصیل ملت افغان" موجود است، چنین مفهوم درست بنظر نمی رسد. زیرا فرضیه موجودیت کیفیت مقایسوی متفاوت، خطر تعبیر برتری کلتور یکی بر کلتور دیگری را هوشدار داده می تواند، که از دید این نویسنده درست نیست. در مورد "فرهنگ" و "کلتور" جوامع، این نویسنده، همچو مقایسه را قبول نمی تواند، که بگوید که

کلنتور و یا فرهنگ اصیل ملت افغان، قابل تعریف باشد. زیرا علاوه از آنکه باید کدام "فرهنگ غیر اصیل ملت افغان" را هم پذیرفته بتواند، که نمی پذیرد. در نزد این نویسنده فقط یک "**فرهنگ ملت افغان**" وجود دارد، که مانند فرهنگ هر جامعه دیگر در حال تغییر است. هر پدیده جدیدی هم، که از جانب افراد این جامعه، نو ایجاد و بر آن علاوه می گردد، باز هم، همان، "**فرهنگ ملت افغان**" بوده و در تابعیت زمان و همین مکان، یعنی قلمرو افغان، شمرده می شود.

فرهنگ ملت افغان طوری که در بالا ذکر شد، جمع حسابی همه فرهنگ های "اینتی های" موجود در کشور کهن ماست. برین اساس این کشور "کثیرالاینتی" و هم چنان "کثیرالفرهنگ" در اجزای ترکیبی آن، طوری تعریف شده می تواند، که از ادغام همه در یک تاریخ طولانی مشترک، در نتیجه "ایلیاژ" فرهنگ های اعضای متشکل "اینتی" آن، یک فرهنگ واحد جدید بوجود آمده است. هرگاه "اینتی ها" را در عین حال با کلنتور و فرهنگ ارتباط می دهیم، باید نسبت افراد را هم چنان، با "اینتی" ها، درست تعریف بتوانیم. در فعالیت های سیاسی، می تواند همچو ترکیب از اعضای منسوب به "اینتی های" مختلف در صفوف مخالف همدیگر نیز وجود داشته باشند. بدین معنی که در هر یک از قطب های "سیاسی" - "ایدئولوژیک"، برای اهداف، کسب قدرت سیاسی، همان "جمع حسابی" که در جملات فوق در مورد "فرهنگ" یاد شد، صدق می کند. این نویسنده درین مقاله بر مواضع سیاسی، بحث نمی کند. بلکه درینجا فقط توجه جدی، بر وحدت فرهنگی افغان مبذول داشته است، که "هویت افغان" را هم در مطابقت با تعریف در قانون اساسی، منحصبت یک سند معتبر تاریخی، حمایت می کند، چنین حدس می زند، که در همان تعریف، هدف جهتگیری، بسوی "ملت شدن" باید هدف، دولت وقت بوده باشد.

صرفنظر از اینکه تا اکنون، اولاً، اگر بر طبق تعاریف غربی ها، برای جامعه افغانستان نتوانسته باشیم، که بر فورمولبندی کدام تعریف صریح "ملت"، بتوافق همه برسیم، بمعنی آن نخواهد بود، که این جامعه، وجود داشته نخواهد توانست. برخلاف، گذشته تاریخی و تجارب مردمان آن، نشان می دهد، که در مراحل مختلف، نوعی از همبستگی در بین "اینتی" های کشور ما، در دفاع از حریم مشترک آنها، وجود داشته است و در آینده هم وجود خواهد داشت، در صورتی که بر ارزش های حیاتی و تاریخی، متکی باشد. **ما همین یک وطن داریم. باید دقت کرد. از دست دادن آن درد بی پایان با خود خواهد آورد.** از سرنوشت ملت هایی چون "کرد"، "یمنی"، "کورئیائی" و غیره الهام باید گرفت، که استعمار بر سرنوشت آنها، چه بازی هائی را انجام داده اند. ملت "کرد" با همه سابقه دیرینه زبان و فرهنگ آن، در حال حاضر که عمدتاً در قلمرو های بیش از چهار کشور، به عنوان "اقلیت بسر می برند، یک زبان آنها، با لهجات متعدد، پار پارچه شده است و دوامدار در راه مبارزه برای آزادی دوباره، خون می ریزند.

آنچه از نگاه علمی وجود داشته می تواند، فقط موجودیت یک "فرهنگ" برای یک جمعیت است. البته ممکن است، طوری که قبلاً گفته شد، که "فرهنگ" یک اجتماع رشد بیشتر کند ولی باز هم فرهنگ همان جامعه و یا همان "ملت" است، زیرا کلنتور و فرهنگ دایماً در حال تغییر و تحول است. هر فرهنگ برای همان یک جامعه در قدم اول، از ارزش خاص برخوردار بوده می تواند. وقتی اگر مفهوم اصیل را بپذیریم، باید مفهوم "غیر اصیل" را هم بپذیریم. غیر اصیل خود معنی آنرا دارد، که شامل آن فرهنگ همان "ملت" و جامعه نیست، پس چرا چنین فرهنگ غیر اصیل را به آن "ملت"، منسوب بدانیم. از جانب دیگر وقتی اگر ما در مورد فرهنگ، کلمه "اصل" را بزبان آوریم، ممکن چنین تعبیر هم شود که ممکن به تکلیف یا "کومپلکس حقارت" مبتلا باشیم. زیرا همه انسان های با درک و با درایت می دانند، که کلنتور های اجتماعی، طوری که قبلاً نیز یادآور شده ایم، مربوط یک جامعه است، که غیر قابل مقایسه است. متأسفانه که درین سالها، حتی از زبان مسئولین سیاسی کشور، مشابهت هائی انسان را با حیوانات درنده شنیده ایم، که گفته اند، "ما شیر استیم" و یا، در خطاب به عساکر و افسران خود، می گویند، "تاسی زمریان یاست". این چنین وضعیت فعلی، هر انسان سالم را به دوران "قرون اوسطی" می برد، که زمامداران آنوقت، "زندانی های" مخالف آنها را با "شیر های درنده گرسنه، در "ستادیوم ها" به جنگ تن به تن می انداخته اند، و هزاران انسان را برای تماشا، دعوت می نمودند. آنچه خیلی شایسته افسوس است، اینست، که مسئولین سیاسی فعلی با لاف و گزاف و حرف های نامناسب، مانند این که: "... چادر ببوشید.."، در برابر اتباع کشور، هم چنان اظهار می کنند، که "**من نمی ترسم**". و یا اینکه چگونه مردم او را انتخاب کرده اند و خود صفتی بسرحدی می رسد، که خودش را خود صاحب تفکر تعریف می کند، یعنی از همه کس بهتر می داند و بهتر است. افسوس، این چه کلنتور سیاسی است، و ما هم در چه دنیائی زنده استیم. "باندیتیزم" در محافل "سیاسی" و "رهبری" اجبر دست نشانده در حاکمیت کنونی، موجودیت کشور را بمخاطره جدی روبرو ساخته است. این چه "فرهنگ" سیاسی است؟ مقایسه خوب و بد، اصیل و غیر

اصیل و بزرگ و کوچک و غیره، فقط در چنان پدیده‌ها و آنهم در حالتی ممکن است، که اجزای آن، یک نوعی از "مرتبت" را، بپذیرا باشد. در مورد "فرهنگ" و "نژاد" نمی‌توان اصل و کم اصل را بکار برد. این چنین تصورات، به "راسیزم" و خود پسندی می‌انجامد.

برتری فرهنگ یک اجتماع بر فرهنگ اجتماع دیگر نمی‌تواند تعریف شود، زیرا یک فرهنگ مربوط یک اجتماع است. حتی جوامعی وجود دارند و یا وجود داشته می‌توانند که دارای چند کلتور و فرهنگ متفاوت می‌باشند، هر یک از آنها ارزش خاص را، برای همان اجتماع دارد، که به آن عادت کرده‌اند و یا از چنین کلتورهای متفاوت، طوری تشکیل یافته‌اند، که "تعدد کلتور" در جامعه شناخته می‌شود و افغانستان هم می‌تواند، به آن شباهت داشته باشد. هیچ یکی بر دیگری نمی‌تواند برتر پذیرفته شود و یا یکی نسبت به دیگری قدر کمتر داشته باشد. کلتور و فرهنگ ارزش‌های مثبت‌اند که وقتی انسان در وقت ضرورت، خود از آن مستفید می‌گردد، در آن لحظه در جستجوی هیچ بدیل دیگری، ممکن نباشد. این چنین پدیده‌ها، بحیث ارزش خاص، از جانب کسانی شناخته شده می‌تواند، که آنرا، با تشخیص و تجربه خود، در زندگی خود بکار می‌برد. پس اگر هنوز یک جامعه بر طبق معمول، به مرحله "ملت" شدن نرسیده باشد، پس اصل و نا اصل را از روی کدام شاخص‌ها و معیارها، می‌توان تعریف کرد.

این نویسنده به همه ارزش‌های "کلتوری" و "فرهنگی" و همه آگاهی‌های علمی‌ای که محصول کار جسمی و دماغی انسان است، به عنوان یک "سیستم باز" می‌نگرد و با چنین مشخصه هم تعریف شده می‌تواند. ازین سیستم باز، هر انسان آزاد، از هر نسل و نسب و از هر محل در دنیای ما که باشد، اگر بخواهد و نیازمندی و علاقمندی به آن هم در زندگی خود احساس کند و هم در تحت شرایطی که، نحوه استفاده از آنرا نیز آموخته باشد، می‌تواند مستفید شود. بنام می‌شود که یک انسان غیر تعلیم یافته و محروم از سواد خواندن و نوشتن در همان "جامعه کلتوری"، اجدادش، کمترین امکان و دسترسی به تمام "گنجینه" داشته باشد. اما درست است، که در محیط و اجتماع مربوطه، آنچه را آموخته است، که اگر کم است و اگر زیاد، زندگی روزمره خودش را، به پیش می‌برد و طبیعی است، که استفاده از برخی ازین قیمت‌ها، برایش بحیث عادت مبدل شده است. این هم ممکن است صدق کند، که چنین یک فرد، احتمالاً با اجتماعات بیگانه، آشنائی نداشته باشد و یک مفهوم قابل فهم است، که انسان در باره آنچه که "آگاهی" قبلی ندارد، ممکن احساس "بیگانگی" او را به "فاصلگیری" نیز وا دارد و تا حدی هم باعث "بی‌اعتمادی" و یا "واهمه" شود. در عین حال می‌تواند، در اجتماعات بیگانه، افرادی هم وجود داشته باشند، که از کلتور و فرهنگ اجداد یک اجتماع دیگر، بیشتر از بسیاری از اعضای همچو کلتور و فرهنگ، آموخته باشد. پس دیده می‌شود، که بر اساسات کلتور، نمی‌توان دولت "آزاد" و "دیموکراتیک" آباد کرد. زیرا "دولت‌ها" که "نظم اجتماعی" را باید حفظ کنند، به قانون نیاز دارند. اجرای آن حتمی است و متخلف قانون باید، مورد بازپرس قرار گرفته بتواند. از جانب دیگر در منسوب بودن بیک کلتور و یک اجتماع، ضرور و حتمی نیست، که همه یک ریشه و میداء "نژادی" و مناسبات واحد خونی داشته باشند. پس "پشتون" بودن و یا "تاجیک بودن" بطور نمونه نه کدام نسبت "امتیازی" است و نه هم کدام عیب و نسبتی است که تبعیض علیه آنها و علیه هر کس دیگر مجاز باشد.

کلتور و فرهنگ به هیچ کسی، ضرر نمی‌رساند. چنین ارزش‌ها، از "تقدس" خاص برخوردار می‌باشند، از جانب دیگر هر انسان ازین ارزش‌ها می‌تواند در زندگی مستفید شود، در صورتی که مهارت استعمال و قابلیت استفاده از آنرا، دارا باشد. اینجاست، که آزادی انفرادی و تعلیم و آموزش عامه و اختصاصی در جهت بهبود کیفیت زندگی، از اهمیت خاص برخوردار، می‌باشد. بنام هر عضو چنین اجتماعات و یا یک شخصی غیر ازین اجتماعات، هم می‌توانند، از گنجینه هر "کلتور" و "فرهنگ"، بر مبنای مهارت و آموزش خود ش مستفید شود، و هم تا زمانی که در همچو اجتماع زندگی می‌کند، باید بر رسوم و عادات و غیره تعاملات و مروجات ارج بگذارد و در راه حل دشواری‌های ممکن تا حد توان خود، تلاش ورزد.

منسوب بودن به این و یا آن جمعیت، در حالی که حضور آنرا در اجتماع و در محل نشان می‌دهد، در عین حال تابع درک خودی و احساس خودش است. فرهنگ و کلتور چنان یک "پدیده" نیست، که یک فرد خودش را به تنهایی "مالک" آن بداند. اما آشنائی و آموزش در باره آنرا فرا گرفته، می‌تواند. در صورتی که فرد در آن اجتماع نمی‌تواند، سازش کند، همچو یک فرد، ممکن است این جمعیت "کلتوری" و محل را ترک کند. با ترک این فرد، جامعه و "سیستم باز"، که قبلاً یاد شده است، حتماً "ماتم" نمی‌گیرد. همزیستی میان این همه "ایتنی"‌ها، تا زمانی بدون وقوع حوادث ناشی از تفاوت‌ها به پیش برده شده می‌تواند، که جامعه از گزند توطئه و تحریک "جاه طلبان" و "قدرت طلبان" به امان باشد. درین صورت لازم است، هر نوع هدف سیاسی، بنام همان فرد و یا گروه سازمانیافته سیاسی یاد شود، که مدعی طرح آن مشی است، نه آنکه از نام "ایتنی" و جمعیت "کلتوری"، استفاده سوء صورت گیرد. موضوعات "سیاسی" و کنترل "قدرت طلبی" افراد و

یا "تشکل" های خاص سیاسی افراد را که برای احراز کرسی و قدرت تلاش می ورزند، باید کاملاً مجزا از منسوبیت "اینتی" او، و موضوعات کلتوری در نظر گرفت. چنین افراد و یا گروه های "اینتی" که اهداف "سیاسی" را به پیش می برند، و خود آنها، خود خواهانه، در تبلیغات عوامفریبانه، بر طبق اراده خود آنها، از "وفاداری" به کدام "اینتی" حرف می زنند، هیچگاه بحیث یک "مشی" مشروع، برای تمام افراد آن جامعه شمرده شده نمی تواند.

برای اینکه جماعت انسانی از گزند، "دیکتاتوران" و "قدرتمداران، تمام شمول" و سایر منحرفین، به امان باشند، باید هر طرز تفکر و مشی سیاسی را بر اساس محتوای آن، با نام همان "فرد" و یا "همان گروه سیاسی تشکل یافته" یاد کرد، نه اینکه اجازه داده شود که هر وقت بخواهد، "مهر تصدیق" کدام "اینتی" را، خود مختار بر آن کوبیده بتواند. محتوای زندگی مردم ما را همان "گنجینه" کلتوری تشکلی می دهد. بعبارت دیگر، هر فرد یا انسان مستقل در عمل و در ذهن خود منحیث عادت کلتور را زنده، نگهداشته می تواند. چنین چیزی تابع امر "جبری"، یا در قید "قانون" نظام سیاسی - دولتی "آمده نمی تواند.

حال لطفاً، به این چند سطری که در یکی از مقالات "قبلی" این نویسنده نیز افاده شده است، نظر اندازید. در رابطه با ترکیب "اینتی" جامعه افغانستان، باید گفت که تشکل آن محصول "بحران" اخیر چهل سال، نبوده است، بلکه در طی قرون متمادی، مانند سایر نقاط دنیا، و حتی در تحت تسلط حاکمیت های، بی شمار "قلمروی" (پادشاهی های جزیه و مالیه گیرنده)، بوجود آمده است.

حال به این کلمات توجه جدی لازم است، که اگر: «پشتون» است، اگر "تاجیک"، اگر "ازبک" است، اگر "هزاره"، اگر "ترکمن" است و اگر "قرغز"، اگر "بلوچ" است و اگر "تیموری"، اگر "نورستانی" است و اگر "پشه یی"، اگر "زوری" است و اگر "چهار ایماق"، اگر "پارس" است و اگر "ترک"، اگر "مغل" است و اگر "منگول"، اگر "سلجوق" است و اگر "تیمین" و غیره، همه و همه نسبت ها و یا اسمایی اند، که هر یک از این "اینتی" های معین را شناسائی می کند، که قلمرو افغانستان، زادگاه و خاک همه آنهاست. هر یکی از این کلمات جمعیت هایی را معرفی می کند، که حیثیت و نام و نشان کلتوری، فرهنگی و اجتماعی آنها، از تعرض مصئون است. ...»

